



بازوای شهدای اطلاعات و عملیات (جلسه میثاق با شهیدان)

گفتگو با محسن میرزایی، جانباز و آزاده افغانستانی که در جنگ هشت ساله ایران و عراق به عنوان غواص حضور داشته و پسرش هم حالا در سوریه با داعشی‌ها می‌جنگد

هر کجا مرز کشیدند شما پل بزنید...

بیژن یزدی - همیشه وقتی به اشتراکات موجود میان ایران و افغانستان فکر می‌کنم به این نتیجه می‌رسم، شاید هیچ دو کشور همسایه دیگری در کره زمین این قدر باهم اشتراک نداشته باشند. به اعتقاد من ایران و افغانستان فراتر از دو کشور همسایه برای هم هستند؛ زبان، دین، تاریخ و اسطوره‌های مشترک در کنار خیلی از چیزهای مشترک دیگر مثل شهدای مشترک، مهم‌ترین تفاوت این همسایه‌های قدیمی با دیگر کشورهای همسایه در جهان است. طبق آمارهای موجود افغانستانی‌های زیادی در هشت سال دفاع مقدس در کنار برادران ایرانی خود جنگیدند، شهید شدند، اسیر شدند و زخمی شدند. همین‌طور در جنگ افغانستان نیز می‌توان از شهدای ایرانی زیادی نام برد، مثل شهدای کنسولگری ایران در شهر مزار شریف.

در کنار این‌ها حضور شیعیان افغانستانی در کنار دیگر برادران‌شان در جبهه مقاومت در جنگ سوریه و دفاع از حرم، این موضوع را پیچیده‌تر می‌کند. شاید فکر کردن به روزهایی متفاوت‌تر از آنچه امروز در روابط ایران و افغانستان وجود دارد، خیلی دور از واقعیت باشد، اما به قول نجیب بارور شاعر خوب افغانستانی:

هر کجا مرز کشیدند شما پل بزنید
حرف از تهران و سمرقند و سریل بزنید

برای مصاحبه این هفته به خانه یک رزمنده افغانستانی ایرانی که در جنگ ایران و عراق جانباز و آزاده شده، رفتم. وقتی وارد کوچه شدم، یک پسر بزرگ که روی آن عکس چند شهید چاپ شده بود و بر دیوار خانه‌شان از طرف کوچه نصب شده بود، توجه من را به خود جلب کرد. روی پسر نوشته شده بود: «به یاد شهدا باشیم؛ حتی با یک صلوات».



من ابتدا در عملیات خیبر نیروی پیاده گردان بودم. بعد رفتم واحد تخریب، بعد اطلاعات عملیات و همین‌طور در سمت‌های مختلف در عملیات‌ها شرکت می‌کردم. موقعیت عملیات‌ها باهم فرق داشتند، گاهی منطقه کوهستانی بود، گاهی هم در مسیر شناسایی آب وجود داشت که آنجا غواصی می‌کردیم. در عملیات بدر من غواص بودم، در کربلای ۴ هم غواص بودم

«اعتقادات دینی مهم‌ترین دلیل مهاجرت ما به ایران بود»

محسن میرزایی هستم، آزاده و جانباز ۵۰ درصد، من سال ۱۳۴۸ در شهر کابل به دنیا آمدم و چند سالی است که تابعیت جمهوری اسلامی ایران را دارم. سال ۱۳۵۸ همراه با خانواده‌ام از کابل به ایران مهاجرت کردیم. آن روزها من ۱۰ سال داشتم. دولت افغانستان یک دولت کمونیستی بود. ارتش سرخ شوروی هم به افغانستان تجاوز کرده بود. از طرفی پدر من با مجاهدان افغانستانی همکاری داشت. به خاطر اینکه دولت دیکتاتوری بود و هواداران زیادی از مجاهدان افغان را کشته بود، پدرم احساس خطر کرد و تصمیم به مهاجرت گرفت. پدرم برای اینکه توسط دولت کمونیستی به سربازی فرستاده نشود، مهاجرت کرد. آن روزها آمدن به ایران هم آسان نبود. انقلاب تازه به پیروزی رسیده بود و تنها دلخوشی ما این بود که داریم به کشوری می‌رویم که حضرت امام (ره) در آنجا حضور دارند. ما اعتقاد زیادی به حضرت امام (ره) داشتیم و داریم. اعتقادات مذهبی و دینی مهم‌ترین دلیل هجرت ما به ایران بود.

«امام (ره) فرمود: اسلام مرز ندارد و من به جبهه رفتم»

روزهای اولی که به ایران آمده بودیم، شرایط برای درس خواندن من مهیا نبود، به همین خاطر به حوزه علمیه رفتم و شروع به خواندن درس طلبگی کردم. من در افغانستان تا سوم ابتدایی درس خوانده بودم. یاد می‌آید آن روزها برای اینکه در تأمین هزینه‌های زندگی به خانواده‌ام کمک کنم، در کنار بازار ضابط‌ساز می‌کردم. سال ۵۹ جنگ تحمیلی آغاز شد. من روحیاتم طوری بود که خیلی در فضای جبهه و

جنگ بودم. سخنرانی‌های حضرت امام، شهید بهشتی و بزرگان دیگر را گوش می‌دادم و خیلی از این فضا خوشم می‌آمد و آن را دوست داشتم. من برای اولین بار سال ۱۳۶۲ بود که به جبهه رفتم. همین که حضرت امام (ره) فرمود: اسلام مرز ندارد، برای من مهم بود و با جبهه رفتن در جنگ ایران و عراق این را ثابت کردم. این روزها هم در یک موقعیت دیگر، هادی میرزایی فرزند من با وجود آنکه سوریه یک کشور عربی است، ولی چون جنگ حق و باطل است، هشت ماه برای دفاع از حرم به سوریه رفتم. حضرت امام خمینی (ره) بین شیعیان افغانستان جایگاه مهمی داشته و دارند. ایشان به دلیل اینکه مرجع تقلید بودند، روحانی بانفوذی بودند و از همه مهم‌تر رهبر انقلاب اسلامی بودند و برای شیعیان افغانستان همواره قابل احترام هستند.

«کار من برای حضور در جبهه را خدا درست کرد»

من ابتدا در عملیات خیبر نیروی پیاده گردان بودم. بعد رفتم واحد تخریب، بعد اطلاعات عملیات و همین‌طور در سمت‌های مختلف در عملیات‌ها شرکت می‌کردم. موقعیت عملیات‌ها باهم فرق داشتند، گاهی منطقه کوهستانی بود، گاهی هم در مسیر شناسایی آب وجود داشت که آنجا غواصی می‌کردیم. در عملیات بدر من غواص بودم، در کربلای ۴ هم غواص بودم.

روز اولی که برای اعزام به جنگ اقدام کردم، آن روزها مدارک اقامتی من مربوط به افغانستان بود. بعضی محدودیت‌ها داشتم اما خواستن توانستن است و کار من برای حضور در جبهه را خدا درست کرد. آن اوایل پدر و مادر من بر اساس احساس پدر و مادری نگران بودند که